آيا واقعاً‌‌‌‌ خدا هست؟

6 آذر 1395

سلام

تصميم گرفتم آخرين مشغله فكريم از بين يه سري از افكار كه سالهاست چون موريانه اي مغزم را ميخورند، برايتان بيان كنم.

شايد پيش خودتان از بعضي سوال هايم تعجب كنيد!!

اما من نه مطالعات چنداني داشتم در اين زمينه ها نه حتي به دنبال جواب رفتم، چرا كه گوشم از يه سري جواب هاي اوليه و غير قابل ملموس پر بود:(

به همين خاطر هيچ تمايلي نداشتم به شنيدن جواب هاي تكراري چون؛ مگر هوايي كه در آسمان است را ميبيني؟! مگر الكترون و پروتون را ميبيني؟! مگر....

خلاصه كه اين جواب ها مرا نه تنها قانع نكرد و نميكند بلكه بيشتر به دام مي انداخت:(

به همين خاطر ديگه كاملا بيخيال شدم از اينكه به دنبال جواب باشم و يك استدلال مسخره براي خودم ساختم، فقط براي رهايي از اين وضعيت.

اون هم اينكه ايمان و باورم رو از افرادي ميگيرم كه به يقيين رسيدن !!!!

برايم تاسف بار بود، اما خب چاره اي نداشتم

چرا كه نه دل ميكندم و نه خيالم راحت بود، از اينكه به هيچ اعتقادي نداشتم و نماز نميخواندم و نه اينكه ميتونستم به يقيين برسم.

ديدم اين تنها روش است....:(

چند وقت پيش يه روايتي از امام صادق ع خوندم كه شخصي از ايشون سوال ميپرسه:چه جور خدا رو بشناسيم؟ امام صادق ع:كار شما نيست شناخت خدا.شخص تعجب ميكنه!!! امام ادامه ميدن كه بر خداست كه خود را به شما بشناسد. شخص: پس كار ما چيه وظيفه ما چيه؟ امام ع: كه به آن شناسايي ايمان بياوريد.

بعد از اينكه اين روايت رو خوندم تا چندوقت فكرم درگير بود كه آخه چرا همه چيز در اين جهان تضاد دارد؟!

از طرفي كلي آيه قرآن داريم كه در اونها گفته ميشه كه عقل و فهم انسان قلدر به درك و شناخت خدا و نعمت هايش نيست. حالا من انسان كه اين درك رو ندارم چطور بايد بتونم ايمان پيدا كنم؟؟!!! به چيزي كه قادر به درك و فهمش نيستم و نميتوانم احاطه علمي بر اون داشته باشن و درك خدا بزرگتر از عقل ماست، پس حالا كه اينطور است و من قادر به شناخت نيستم، پس بر من هم نيست كه خدا را بشناسم و اين وظيفه خداست كه خودش را به من بشناسد!!!!

من نميفهمم اين همه تناقض را....

اين آخرين مطلبي بود كه تا چندي پيش فكر من رو به خودش مشغول كرده بود،ناگزير رهايش كردم:(

و كلي سوال هاي ديگه كه به همين آخريش اكتفا كردم.

=======================

ورود به مباحث اعتقادي

شيوه و رسم خاصي دارد

نحله‌‌‌‌ها و مكاتب مختلفي وجود دارد

كه هر كدام به روش خود وارد شده

و طبيعتاً با نتايجي خاص خود خارج مي‌‌‌‌گردند

عرفان عملي يك طور شيوه‌‌‌‌اي دارد

عرفان نظري شيوه‌‌‌‌اي ديگر

كه ظاهراً بخش‌‌‌‌هايي را از فلسفه وام گرفته است

اما آن‌‌‌‌چه امروز در حوزه‌‌‌‌هاي علميه شيعه رواج دارد

سبك متكلّمين است

شيوه‌‌‌‌اي كه آن نيز مبتني بر مباحث فلسفي بسياري‌‌‌‌ست

و معتقد است «اعتقادات» بايد بر «براهين عقلي» متكي باشد

اگر جايي هم از روايات كمك مي‌‌‌‌گيرد

از باب ارشاد و راهنمايي عقل است

امروزه بزرگان ما معتقدند كه اصول اعتقادي نمي‌‌‌‌تواند تقليدي باشد

و چشم بسته و از روي متابعت پذيرفته گردد

هر فرد انساني

تك تك آدم‌‌‌‌ها

بايستي اصول اعتقادي را با عقل خود درك كنند

تحليل كنند و بپذيرند

برخلاف احكام شرعي و فروعات ديني كه صرفاً از طريق مراجعه به نقل

كتاب و سنت

به دست مي‌‌‌‌آيد

اولين اصل اعتقادي وجود خداست

اين‌‌‌‌كه خدايي هست

حتي قبل از اين كه به توحيد برسيم

ابتدا بايد وجود خدا را اثبات نماييم

اين‌‌‌‌كه قدرتي مطلق وجود دارد

قدرتي فراتر از قدرت‌‌‌‌هاي ديگر

قدرتي كه همه قدرت‌‌‌‌هاي ديگر مقهور او باشند

و همگي مخلوق او

پرسش شما دقيقاً در همين نقطه است

اين‌‌‌‌كه ما با چه براهيني به وجود خدا مي‌‌‌‌رسيم

و قرص و قاطع و يقيني مي‌‌‌‌گوييم: «خدا هست»

اگر ما به روش متكلمين برويم

روشي كه امروزه مرسوم است

شيوه‌‌‌‌اي كه در كتب فلسفي و عقايدي ما ثبت شده

و آموزش داده مي‌‌‌‌شود

البته كه بايد از براهين نظري آغاز كنيم

نظري؟

بله!

يعني چه؟

يعني ما با «فكر» كار داريم

و با مواد اوليه‌‌‌‌اي كه در ذهن خود داريم

ما مقدماتي عقلي را در كنار هم مي‌‌‌‌چينيم

مقدماتي را كه همگي از مواد اوليه تفكر هستند

اصطلاحاً معقولات ثانيه باشند

معقولات ثانيه فلسفي

مفاهيمي مانند علّت، معلول، وجود، بودن، هستي و...

اين‌‌‌‌ها را در كنار هم مي‌‌‌‌چينيم

به شكل‌‌‌‌هاي منطقي منتج

و بعد به پاسخ مي‌‌‌‌رسيم

پاسخي كه اگر مقدمات يقيني باشند

منطق صوري مي‌‌‌‌گويد كه يقيني خواهد بود

براهيني مانند: برهان نظم

برهان عليت

و از همه مهم‌‌‌‌تر برهان صديقين

همگي از همين شيوه تبعيّت مي‌‌‌‌نمايند

مقدمات خود را از اين طور مفاهيمي مي‌‌‌‌گيرند

و تمام سير استدلالي خود را در عقل مي‌‌‌‌پيمايند

در بخشي از قوه عاقله

كه به عقل نظري معروف است

در برهان نظم مي‌‌‌‌گوييم

هر وضعيتي ميان اشياء مختلف

كه حاكي از هماهنگي آن‌‌‌‌ها با هم باشد

نياز به يك هماهنگ‌‌‌‌كننده و نظم‌‌‌‌دهنده دارد

زيرا اشياء به طور طبيعي مي‌‌‌‌توانند هزاران هزار وضعيت نسبت به هم داشته باشند

و احتمال اين‌‌‌‌كه اين وضعيت خاص رخ دهد

يك در هزاران هزار حالت است

و عقل ما نمي‌‌‌‌پذيرد كه هر بار و هر بار

پيوسته اين وضعيت خاص ميان اين اشياء پديد آيد

وضعيتي كه احتمال رخداد آن كم است

وقتي تكرار شود

حاكي از وجود مبنايي براي تحقق آن است

موجودي كه آن وضعيت را از ميان هزاران هزار وضعيت محتمل

جدا كرده و محقق ساخته است

در برهان عليّت سراغ اصل مفهوم پيدايش و تحقق مي‌‌‌‌رويم

اين‌‌‌‌كه چيزي «هست»

نياز دارد به اين‌‌‌‌كه چيزي آن را «هست» كرده باشد

زيرا مي‌‌‌‌دانيم كه اصل «نبودن» است

چيزي نبود

و حالا «هست»

جهاني نبود

و بعد «هست» شد

عقل ما حكم مي‌‌‌‌كند به اين مطلب

كه هر «بودني‌‌‌‌» دليلي مي‌‌‌‌خواهد

ولي با يك معضل مواجه مي‌‌‌‌شود

مسأله‌‌‌‌اي عجيب

اگر هر «هست» نياز به «هست‌‌‌‌كننده» دارد

پس نبايستي هيچ «هست» مي‌‌‌‌بود

نبايد هيچ «بودني» اتفاق مي‌‌‌‌افتاد

چون اگر هزاران دومينو را كج به هم تكيه دهي

همگي فرو خواهند ريخت

و هيچكدام نخواهند توانست ديگري را نگه دارد

مگر آن‌‌‌‌كه آخرين دومينو

به چيزي تكيه داده باشد كه كج نباشد!

|//////////////////////////////

اگر فرض كنيم كه آخرين دومينو هم كج باشد

آن هم فرو خواهد افتاد

و عملاً هيچ «هست»ي «هست» نخواهد شد!

اين جاست كه برهان عليّت خود را نشان مي‌‌‌‌دهد

و مي‌‌‌‌گويد:

وقتي چيزهايي «هست»

پس زنجيره «هست»ها

«هست‌‌‌‌»هايي كه نياز دارند به «هست‌‌‌‌كننده»

بايد جايي متوقف شود

به «هست‌‌‌‌كننده»اي‌‌‌‌ كه «هست‌‌‌‌كننده» نخواهد!

فلاسفه به آن موجود خاص مي‌‌‌‌گويند: «واجب الوجود»

برهان صديقين اما به ريشه‌‌‌‌هاي فلسفي «موجود» مي‌‌‌‌پردازد

اين‌‌‌‌كه اصلا موجود يعني آن‌‌‌‌كه «وجود»‌‌‌‌ دارد

وقتي اصل «وجود»‌‌‌‌ را تحليل مي‌‌‌‌كند

تحليل نظري

و فلسفي

به «وجود محض» مي‌‌‌‌رسد

وجودي كه ذاتاً و ضرورتاً موجود است

بي‌‌‌‌منتها و بي‌‌‌‌انتهاست

بي‌‌‌‌حدّ و مرز و قيد و شرط

اين‌‌‌‌ها براهين نظري هستند

و بخشي‌‌‌‌ از قوه عاقله انسان را درگير مي‌‌‌‌نمايند

كه صرفاً با موادّ ذهني كار مي‌‌‌‌كند

اما پاره‌‌‌‌اي از انديشمندان

معتقد به براهين عملي هستند

برهان‌‌‌‌هايي كه با عقل عملي انسان را به نتيجه مي‌‌‌‌رسانند

اين روايتي كه فرموديد

ناظر به چنين براهيني است

اما اين كه خداوند خود را چگونه به انسان نشان مي‌‌‌‌دهد

اين نه نشان دادن به صورتي‌‌‌‌ست كه درك نظري از آن حاصل گردد...

[باقي بحث را بعد عرض كنم... دير وقت شد...]

=======================

سپاس گذارم از وقتي كه گذاشتيد و مطالب را برايم شرح داديد؟

اما خود شما شما ميگوييد «چيزي نبود» و حالا «هست»!!!

خب چطور مي شود از «عدم» از «پوچي»، «هست» را پديد اورد؟؟

شما ميگوييد برهان نظم!!! پس اين بي نظمي هايي كه ميبينيم از كجا نشأت ميگيرند؟؟

تابحال به اين موضوع دقت كرديد كه مردها در زمان جنيني بيضه هايشان درون شكم تكامل ميابد و زمان تولد است كه اينها از شكم خارج ميشود و وارد كيسه بيضه مي شوند، حالا بي نظمي كجاست؟ در اينجا كه همان دو بيضه اي كه از شكم خارج شدن، فضايشان خالي ميشود و بعدها ميتواند ايجاد فتق كند!!!

پس چطور ميشود؟

اصلا چطور ميشود اين ساختار را با برهان نظم اثبات نمود؟

پس اين بي نظمي چيست؟

اصلا شايد خدا آنها را نيافريده!!

و يا شايد خدا ناظم مطلق نيست!!

اصلا شايد يك خدا نبوده باشد!!!

و دو خدا باشند

و ديگيري در امري كوتاهي كرده

يعني در اوامري....

كه من يك نمونه را خدمت شما عرض كردم بر اساس مطالبي كه درسش را خواندم

اصلا نقش اين اندام هاي وستيجيال چيست كه در موجودات شاهد آنها هست؟؟!!

اينها بي نظمي نيست؟

بارداري خارج رحم چيست؟!!

اينها بي نظمي نيست؟

=======================

اصلا واجب الوجود يعني چه؟؟!!

يعني از ازل تا به ابد باشد

يعني موجوديتش مشخص باشد

حال انسان واجب الوجود است يا خدا؟؟!!!

خدايي كه حتي در قيامت هم ديده نخواهد شد!!!

انسان است كه از تولد و تا بعد از مرگ موجود است و ديده ميشود....!!

اصلا چطور ميشود خدا را اثبات كرد؟

چطور ميشود چيزي را كه پنهان است را قسم ياد كه هست؟!

يعني دليل موجوديتش چيست؟!

چطور ميشود از نيستي، هست به وجود آمده باشد؟!

انگار كه افسانه باشد و خيالي:(

من وقتي در مورد اين موارد ميخواهم صحبت كنم،شديد دچار نگراني و استرس ميشوم!!!

چرا؟!خودم هم نميدانم:(

اصلا هجوم مياوردن افكار در ذهنم

و نميدانم از كجايش بايد بگويم

كدام اهم است و كدام مهم!!!؟؟؟

خلاصه كه حال خوبي نيست اين اضطراب

=======================

عقل عملي بخشي از قوه عاقله انسان است

كه رفتار مي‌‌‌‌سازد

و تحليل از رفتارها را بر عهده دارد

و معجزاتي كه خداوند براي اثبات وجود خود نشان مي‌‌‌‌دهد

يا اثبات رسالت نبي خود

مستقيماً با اين بخش از عقل انسان ارتباط برقرار مي‌‌‌‌كنند

انسان عادتاً مي‌‌‌‌داند كه پاره‌‌‌‌اي امور «نشدني» هستند

وقتي «شدن» آن‌‌‌‌ها را ببيند

باور مي‌‌‌‌كند كه قدرتي برتر در آن دخالت داشته

و احساس عجز مي‌‌‌‌نمايد

و عقل عملي انسان طوري تنظيم شده

كه وقتي عجز حاصل مي‌‌‌‌گردد

تبعيّت پيدا مي‌‌‌‌شود

يعني انسان سوق داده مي‌‌‌‌شود به سمت اطاعت

ولي نه به صورت جبري

اصلاً جبر در رفتار انسان راه ندارد

اراده و اختيار حاكم بر آن است

يعني البته كه مي‌‌‌‌تواند هم اطاعت نكند!

حالا خدا چطور خود را به انسان نشان مي‌‌‌‌دهد؟

و حجت را بر او تمام مي‌‌‌‌كند؟

براهين عملي با براهين نظري يك تفاوت عمده دارند

براهين نظري براي همه مردمان يكسان

ولي براهين عملي متفاوت‌‌‌‌اند

همان‌‌‌‌طور كه خداوند براي يك قوم ناقه از كوه بيرون مي‌‌‌‌آورد

براي قومي ديگر عصا را اژدها مي‌‌‌‌كند

و براي ديگر قومي، مرده را زنده

براي تك‌‌‌‌تك انسان‌‌‌‌ها هم همين تفاوت وجود دارد

دليل آن هم اقتضائات و شرايط فرد است

و حالات روحي و جسمي او

و ميزان درك و فهم

ولي يك امر متفق‌‌‌‌القول است نزد علما

كه آيات قرآن و احاديث هم بر آن دلالت دارند

اين‌‌‌‌كه خداوند «حجت» خود را بر همه تمام مي‌‌‌‌كند

تا روز قيامت

كسي پيدا نشود كه بگويد نمي‌‌‌‌دانستم!

وقتي شيوه‌‌‌‌ها متعدد مي‌‌‌‌شود

نمي‌‌‌‌توان مصداق تعيين كرد

فقط مي‌‌‌‌توان مثال زد

تصور بفرماييد فردي را كه برادرش بيماري الف را گرفته

دكترها مي‌‌‌‌گويند كاري از دست ما بر نمي‌‌‌‌آيد

او نذر مي‌‌‌‌كند خيراتي را تهيه نمايد

و گرسنه‌‌‌‌هايي را سير كند

گرسنه‌‌‌‌هايي كه بندگان خدا هستند

و خدا قطعاً از غذا دادن به آن‌‌‌‌ها خشنود خواهد شد

و بعد بهبودي حاصل مي‌‌‌‌گردد

و برادر خوب مي‌‌‌‌شود

اين‌‌‌‌جا قلب انسان مؤمن مي‌‌‌‌شود به خداوند

و حجّت بر او تمام مي‌‌‌‌شود

به اين‌‌‌‌كه اگر «تغييري» پيدا شد

بايد سببي داشته باشد

و چون سببي از سوي علم پزشكي ارائه نشده

سبب مي‌‌‌‌بايست از امور غير معلوم براي بشر بوده باشد

اين تحليل به صورت غيرارادي در انسان صورت مي‌‌‌‌پذيرد

و باور به وجود خدا را پديد مي‌‌‌‌آورد

اين مصاديق فراوان‌‌‌‌اند

و مثال‌‌‌‌هايي خيلي ساده‌‌‌‌تر هم

تاكسي گيرش نيامده و دير به دانشگاه رسيده است

دبيري دارد كه هر روز سر وقت حاضر مي‌‌‌‌شود

امروز خداخدا مي‌‌‌‌كند كه دبير دير بيايد

فقط ده دقيقه اگر ديرتر بيايد به كلاس رسيده است

و اتفاقاً

اتفاق كه نه...

امروز دبير دير به كلاس مي‌‌‌‌آيد

و او قبل از دبير مي‌‌‌‌رسد

قلبش مطمئن مي‌‌‌‌شود

كه خدايي هست كه اين امر غير معمول را محقق ساخته

از اين دست معجزات كوچك در زندگي ما فراوان‌‌‌‌اند

و براي هر انساني رخ مي‌‌‌‌دهند

و در همان لحظه براي انسان توجه حاصل مي‌‌‌‌شود

و باور پيدا

اما چه مي‌‌‌‌شود كه رفتارش را بعد دوباره تغيير مي‌‌‌‌دهد

و باور را از بين برده و متزلزل مي‌‌‌‌سازد؟!

اين آيه درصدد تفسير آن است:

«بگو: چه كسي شما را از تاريكي هاي خشكي و دريا نجات مي دهد؟ در حالي كه او را [براي نجات خود] از روي فروتني و زاري و مخفيانه به كمك مي طلبيد؛ [و مي گوييد] كه اگر ما را از اين [تنگناها و مهلكه ها] نجات دهد، بي ترديد از سپاس گزاران خواهيم بود. بگو: خدا شما را از آن [سختي ها] و از هر اندوهي نجات مي دهد، باز شما به او شرك مي ورزيد [و به ناسپاسي مي گراييد.]» (انعام:63-64)

وقتي قرآن مي‌‌‌‌خوانيم

بيشتر از آن‌‌‌‌كه با براهين نظري مواجه شويم

شايد از اين دست براهين عملي بيابيم

اسبابي كه تلاش مي‌‌‌‌نمايند

انسان را در عمل معتقد نمايند

و نشانش دهند

كجاهاي زندگي‌‌‌‌اش خدا را درك كرده

و خدا قدرت خود را به وي نشان داده است

انسان در اين قبيل موارد در لحظه ايمان مي‌‌‌‌آورد

ولي پس از گذشتن موارد سختي

وقتي منافع ظاهري خود را در تنافي با اين اعتقاد و باور مي‌‌‌‌بيند

در باور خود اظهار ترديد مي‌‌‌‌كند!

وقتي به ايمان بنگريم

از اين طريق حاصل مي‌‌‌‌گردند

همين است كه عرفا

تعليم و تعلّم عرفان نظري را كافي نمي‌‌‌‌دانند

براي رسيدن فرد به كمال

و لازم مي‌‌‌‌دانند تا عرفان عملي داشته باشد

رياضت بكشد و مسير را طي نمايد

بعضي از بزرگان نيز اساساً معتقدند

باور از عمل برمي‌‌‌‌آيد

و ساخته مي‌‌‌‌شود

انسان وقتي به آن‌‌‌‌چه مي‌‌‌‌داند عمل كند

به آن ايمان پيدا مي‌‌‌‌كند

و هر چقدر كه از عمل صالح دور شود

از ايمان او كاسته خواهد شد

و به ترديد كشيده مي‌‌‌‌شود

روايتي كه فرموديد

ناظر به چنين نشانه‌‌‌‌هايي شايد باشد

معجزاتي كه پيوسته در زندگي همه مردمان روي مي‌‌‌‌دهد

و لحظاتي ايمان پديد مي‌‌‌‌آورد

ولي با غفلت از بين مي‌‌‌‌رود

و ناپديد مي‌‌‌‌گردد.

تفاوت ديگري كه ميان احكام عقل نظري و عقل عملي وجود دارد اين است

كه عقل نظري حكم صددرصد مي‌‌‌‌دهد

در حالي‌‌‌‌كه عقل عملي

هميشه با كسر و انكسار و درصد و تخمين و احتمال خلاف همراه است

يك جور ابتناء بر آمار و حساب احتمالات

اما نه هر نوع احتمالي

و به هر اندازه‌‌‌‌اي

و نه اين‌‌‌‌كه اصلاً يقين‌‌‌‌آور نباشد

بلكه سنخ يقينش متفاوت است

يقين‌‌‌‌هاي عقل عملي اين‌‌‌‌طور يقين‌‌‌‌هايي هستند

كه هرگز به صددرصد نمي‌‌‌‌رسند

ولي باز هم يقين هستند و به عمل انسان سرايت مي‌‌‌‌نمايند

و قلب او را آرام و مطمئن مي‌‌‌‌سازند

پس مشكل كجاست؟

مشكل جايي‌‌‌‌ست كه درك و فهم وجود واجب را

وجود خداوند

منوط نماييم به درك نظري

و تنها يقين نظري را ملاك شناخت خداوند قرار دهيم

اين يقين چون صددرصدي‌‌‌‌ست

با خود مي‌‌‌‌پنداريم تا به يقين صددرصدي نرسيم

نمي‌‌‌‌توانيم بگوييم «فهميديم»

و حجت بر ما تمام نمي‌‌‌‌شود

در حالي‌‌‌‌كه ايمان و باور ما به وجود خالق

از عقل عملي ما سرچشمه گرفته

و آيات و معجزاتي كه مشاهده كرده‌‌‌‌ايم

و چنين براهيني

از سنخ نظري نيستند كه چنان صددرصدي‌‌‌‌اي را تأمين نمايند

آن نحوي كه شيخ در برهان شفا ذكر مي‌‌‌‌كند

هم اذعان به الف ب است داشته باشيم

اعتقاد جازم

و اعتقاد جازم به اين كه الف ب نيست نادرست است

و هم اين‌‌‌‌كه اين دو اعتقاد خويش را جايزالزوال ندانيم

چنين خصلتي در يقين‌‌‌‌هاي عقل عملي وجود ندارد

و ما كه خدا را با اين توانمندي عقل شناخته‌‌‌‌ايم

اگر توقع پيدا كنيم كه يقيني از نوع نظري حاصل شود

با آن خصلت‌‌‌‌هاي نظري

معلوم است دچار نوعي وسواس فكري مي‌‌‌‌گرديم

از اين‌‌‌‌كه چرا خدا را نيافته‌‌‌‌ايم

و يقين به وجودش نداريم

در حالي‌‌‌‌كه يافته‌‌‌‌ايم

و يقين به وجود او هم داريم

و اين تناقض

ما را در حلقه‌‌‌‌اي بدون خروج اسير مي‌‌‌‌سازد

از يك‌‌‌‌سو مي‌‌‌‌بينيم يقين داريم

از سوي ديگر مي‌‌‌‌بينيم كه اين يقين آن لوازم نظري‌‌‌‌اي را كه متوقع هستيم ندارد!

ولي آيات قرآن ما را دچار چنين تحيّري نمي‌‌‌‌سازند

اگر با آن مأنوس باشيم

و ادله آن را بر اثبات وجود خدا بخوانيم

مي‌‌‌‌فهميم كه توقع‌‌‌‌مان نابه‌‌‌‌جا بوده است

زيرا اساساً عقل نظري

موادي را براي استنتاجات خود مي‌‌‌‌پذيرد

كه اين مواد

از راه تجربه حاصل نمي‌‌‌‌گردند

و ربطي به عمل و رفتار ما ندارند

موادي انتزاعي هستند

كه ثمره عيني و عملي از آن‌‌‌‌ها متوقع نيست

به ما باور نمي‌‌‌‌دهند

و بر ايمان ما نمي‌‌‌‌افزايند

راه حل چيست؟

اگر درك درستي از ماهيت براهين عقل عملي پيدا كنيم

جايگاه معجزه را درك كرده‌‌‌‌ايم

سازوكار عجز و تسليم را كه بفهميم

ديگر راحت با اين قضيه كنار مي‌‌‌‌آييم

كه هر روزه

شاهديم خداوند چطور نشانه‌‌‌‌هايش را براي ما مي‌‌‌‌فرستد

هر روز صبح كه از خواب بيدار مي‌‌‌‌شويم

و هزاران احتمالي را بررسي مي‌‌‌‌كنيم كه مي‌‌‌‌توانست...

وجود داشت و قادر بود

مانع بيدار شدن امروز ما از خواب باشد

نه صرفاً‌‌‌‌ مانع

بلكه اساساً اقتضائي براي بقاي ما موجود نبود

درك مي‌‌‌‌كنيم كه اين نيز حجت ديگري‌‌‌‌ست كه بر ما تمام شده

دليلي بر اين‌‌‌‌كه خدا وجود دارد

وقتي مي‌‌‌‌يابيم كه دلايل نبودن ما بيشتر از دلايل بودن ماست

و اسبابي كه نبودن ما را نتيجه مي‌‌‌‌دهند

بيش از آن‌‌‌‌هايي كه بودن‌‌‌‌مان را

ولي «هستيم»

اين باور به ما مي‌‌‌‌دهد

به اين‌‌‌‌كه «تصميم» و «اراده‌‌‌‌اي» در بين بوده

از سوي مقتدري

كه خواسته ما باشيم

پس «هستيم»

اين را كه فهميديم

مسأله حل شده

اين‌‌‌‌كه براي اين ايمان و اطمينان خود

نبايد دنبال همان ميزان جزميت و قطعيتي باشيم

كه وقتي مي‌‌‌‌گوييم: «هر آب آب است» حس مي‌‌‌‌كنيم

آن‌‌‌‌جا با يقين نظري كار داريم

و اين‌‌‌‌جا با يقين عملي طرف هستيم.

ما چقدر مطمئن هستيم كه:

در شرايط معمولي جوّ زمين و در ارتفاع معمولي، آب در صد درجه به جوش مي‌‌‌‌آيد

آيا اين باور را از يقين نظري كسب كرده‌‌‌‌ايم؟

محمول ذاتي موضوع بوده يا موضوع ذاتي محمول

كه بتوانيم كه عينيّت آن دو يقين صددرصد پيدا كنيم؟!

خير

ولي با اين حال يقين داريم

و ترديد هم در آن نمي‌‌‌‌كنيم

و با آن زندگي هم مي‌‌‌‌كنيم

و مشكلي هم با اين قانوني كه معتقديم نداريم!

بعضي از همين رو

معتقد شده‌‌‌‌اند كه ورود به مباحث اعتقادي

با براهين نظري

كاري نادرست و گمراه‌‌‌‌كننده است

زيرا با شبهات نظري فراواني كه امروز پيدا شده

سبب سردرگمي مي‌‌‌‌گردد

و با توجه به مقدمات فلسفي فراواني كه اين براهين دارند

فهم آن براي عموم مشكل

و خداوند هم ما را مأمور به فراگيري علم فلسفه ننموده است

انسان‌‌‌‌ها

بدون دانش فلسفه هم مي‌‌‌‌توانند خدا را بشناسند

و حجت بر آن‌‌‌‌ها تمام مي‌‌‌‌شود

به شيوه‌‌‌‌اي كه عرض شد

با پيدايش عجز براي آن‌‌‌‌ها

و به كمك قوه‌‌‌‌ عاقله‌‌‌‌اي كه اين عجز را درك مي‌‌‌‌كند ناخودآگاه

و انسان را مطيع و تسليم مي‌‌‌‌نمايد

و باور و ايمان براي وي مي‌‌‌‌سازد

=======================

خب شما ميگوييد اين همه اتفاق كوچك و بزرگ در زندگيمان همه و همه معجزه است و اين نشانه هايي است از اثبات وجود خداوند!!

باشد قبول!!!

اما چرا گاهي وقتها كه دست به دامن خدا ميشوي براي يك بحران بزرگ در زندگيت، آنوقت آن خدا و معجزه ش نيست؟!

چرا ابن خدايي را كه ميگوييم بعد مكان و زماني ندارد(كه اين مسئله هم براي من يك سوال اساسي است) و بر همه احوال ما واقف است،چرا در آن لحظات خودش را به ما نشان نميدهد؟!

مگر او نميخواهد كه ما به يقيين برسيم؟!

مگر نگفتن كه وظيفه ي اوست كه ما را به يقيين برساند؟!

پس چرا اينطور نميشود؟!

پس چرا بايد باور كنيم كه اينها معجزات خداوند است و جزو اتفاقات به حساب نياوريمشان؟؟!

خواهش ميكنم اگر از اينكه بحث ميكنم در اين موارد، حوصله تان سر ميرود، پاسخم را ندهيد:(

چون قصد اذيت شما دا ندارم

=======================

خيلي فكر كردم آقاي موشح،به اينكه حتي نميتوانم بفهمم كه آيا من خودم را به خواب زده م يا نه؟؟!!

راستش را بخواهيد نتوانستم به جواب قطعي برسم:(

از اين بابت از خودم دلخور شدم

اما به مواردي در خودم رسيدم كه شايد نشانه هايي باشد از اين به خواب رفتن....

من نماز ميخوانم

من براي اينكه نميتوانم با خدايي كه به وجودش يقيين ندارم، بعد از نمازم ارتباط بگيرم، غصه ميخورم و آن را براي شما بيان ميكنم كه شايد راهي باشد

من از خدايي كه به وجودش يقيين ندارم بارها حاجتي را طلب كردم:(

من با خدايي كه به وجودش يقيين ندارم، عهد هم ميبندم!!!

من حتي وقتي تشريح ميكنم انسان يا حيواني را به وجودش پي ميبرم،اما....:(

من حتي

=======================

عذر ميخوام دستم اشتباه خورد و ناتمام ارسال شد

من حتي از ديگران ميخواهم كه برايم دعا كنند با خدايي كه به وجودش يقيين ندارم:(

حتي وقتي به نماز مي ايستم و مشغول ارتباط با شخصي ميشوم كه به وجودش يقيين ندارم،آرامش سرتاسر وجودم رو ميگيره و من از لحظاتي كه رو به قبله بودم و مشغول، لذت ميبرم

اما انگار هيچكدام از اينها،پشيزي ارزش نداشته و ندارد

چراكه همه ش با ترديد است

كه آخرش اين ميشود وقتي جا ميزني،فوري ميخواي از نمازت ببري و انگار اتفاق خاصي مي افتد.

من امشب تمام خودم را برايتان خورد كردم:(😢

خورده خورد

آقاي موشح من قصد ندارم شما را اذيت كنم، اما وضعيت من اينگونه است!!!

با فرض اين كه من خودم را به خواب زده م

كه واقعا يقيين ندارم به اين فعل در خودم

اگر چنين باشد، آيا بازهم راه نجات هست؟!

كه از اين افكار خارج شد و به يققين رسيد؟!

آيا نسخه اي هست؟!

اين اعتماد واقعا از من سلب شده بود كه بتوانم خودم را براي شخصي شرح دهم، اما اين كار را امشب براي شما كردم.

براي اينكه ديگر ميخواهم به نتيجه برسم

اگر ميشود برعكس تمام آنهايي كه گفته اند:(نميشود انساني را كه خود را به خواب زده، بيدار كرد) عمل كرد،بسم الله...

اگر نه، و نميشود

وقت با ارزش خودتون رو اسير يك فرد دون و حقير نفرماييد😭

باورم نميشد بتوانم خودم را برايتان شرح دهم

خيلي سخت بود

خيلي

=======================

مطالب شما را با دقت خواندم

ولي هيچ نگران نشدم

درد شما برايم تازگي ندارد

شبيه آن چند بار ديگر ديده

با افرادي بحث كرده

چيز جديدي نيست

منشأ آسيب آن را مي‌‌‌‌شناسم

و دلايل پديد آمدنش را

و راهي را از اساتيدم ياد گرفته‌‌‌‌ام

از بزرگان و علما

قدم به قدم آسيب را عرض مي‌‌‌‌كنم

و راه را بيان مي‌‌‌‌نمايم

نخست اين‌‌‌‌كه ترس را از خود دور كنيد

امروز وارد مرحله جديدي از زندگي خود شديد

اين‌‌‌‌كه جرأت پيدا كرديد دغدغه اصلي خود را به زبان بياوريد

اين جرأت

فارغ از اين‌‌‌‌كه نتيجه اين گفتگو چه بشود

به خودي خود يك بُرد است

يك پيروزي براي شما

يك گام رو به جلو

ترديد نكنيد كه شما يك پله به خواسته خود نزديك شده‌‌‌‌ايد

چه با پاسخ‌‌‌‌هايي كه عرض مي‌‌‌‌كنم متقاعد شويد

يا كه نشويد

نخستين مطلبي كه بايد عرض كنم

اندكي تأكيد و تكرار مطالب پيش است

به روشي تمثيلي

اين‌‌‌‌كه چطور عقل نظري در پاره‌‌‌‌اي مباحث هنگ مي‌‌‌‌كند

و قادر به حكم دادن نمي‌‌‌‌باشد

ماهي در آب شنا مي‌‌‌‌كند

ولي هرگز دركي از آب ندارد

نه به خاطر اين‌‌‌‌كه آب با بدن او تماس ندارد

به دليل اين‌‌‌‌كه شناخت و درك از راه «سنجش» و مقايسه حاصل مي‌‌‌‌شود

اين خاصيت ذهن انسان است

عقل انسان

انسان تا با «تفاوت» مواجه نشود

تا «تغيير» را نبيند

نمي‌‌‌‌تواند درك كند كه چيز جديدي وجود دارد

فردي كه در هواي گرم متولد شده

در همان هوا زندگي كند

هيچ چيز گرم‌‌‌‌تر را حس نكرده

يا سردتر

او هيچ دركي از «گرم» ندارد

و البته كه از «سرد» هم

او تا زماني كه هوايي

يا هر چيزي

كه دمايي متفاوت داشته باشد...

او تا زماني كه با يك دماي ديگر مواجه نشود

نه مي‌‌‌‌تواند از «سرد» سخن بگويد

و نه حتي از همان «گرم»

چرا؟

زيرا دانشمندان عقل نظري

تحليل‌‌‌‌گران منطقي

وقتي ذهن انسان را

و فرآيند تفكر را

تحليل و بررسي كردند

مطالعه كه نمودند

به اين نتيجه رسيدند

كه عقل انسان به صورت «سنجشي» كار مي‌‌‌‌كند

يعني چه؟

يعني تصوّر بفرماييد كه عقل آرام يك‌‌‌‌جايي نشسته

و طبيعتاً ورودي‌‌‌‌هايي دارد

اما نسبت به اين ورودي‌‌‌‌ها هيچ حساسيتي نشان نمي‌‌‌‌دهد

تا...

تا لحظه‌‌‌‌اي كه تغييري پيدا مي‌‌‌‌شود

در چه؟

در مقادير ورودي

داده‌‌‌‌هايي كه مي‌‌‌‌رسد عوض مي‌‌‌‌شوند

اين‌‌‌‌جاست كه عقل از جاي خود پا مي‌‌‌‌شود

به سراغ همان مجراي حسي مي‌‌‌‌رود

داده‌‌‌‌هاي جديد را با قديم بررسي مي‌‌‌‌كند

مقايسه مي‌‌‌‌كند

تفاوت آن‌‌‌‌ها را پيدا مي‌‌‌‌كند

و به قضاوت مي‌‌‌‌رسد

و درك جديد پيدا مي‌‌‌‌كند

يك درك؟

خير

در هر مطالعه حداقل دو درك پيدا مي‌‌‌‌كند

دو مفهوم را به صورت هم‌‌‌‌زمان مي‌‌‌‌فهمد

اگر تا به حال در دماي الف زندگي مي‌‌‌‌كرده

و ورودي دماسنج‌‌‌‌هاي بدن فقط الف را نشان مي‌‌‌‌دادند

هيچ دركي از مفهوم «گرم» و «سرد» نداشته

حالا كه دما پايين آمده

ورودي‌‌‌‌ها كه دماي ب را دريافت مي‌‌‌‌نمايند

اين‌‌‌‌جا به صورت هم‌‌‌‌زمان دو درك و دو مفهوم براي عقل حاصل مي‌‌‌‌شود:

«گرم» و «سرد»

هر دو را با هم پيدا مي‌‌‌‌كند

پس

منطق‌‌‌‌دانان و معرفت‌‌‌‌شناسان مي‌‌‌‌گويند

انسان دركي نمي‌‌‌‌تواند از چيزي پيدا كند

جز اين‌‌‌‌كه آن را با ديگري مقايسه نمايد!

حال به سراغ ماهي مي‌‌‌‌رويم

او آب را با چه مقايسه كند؟

تا به وجود آن پي ببرد؟

بله

با بي‌‌‌‌آبي

ماهي را تا از آب نگيرند

هيچ قدرتي براي سنجش آب ندارد

و از همين روست

كه هرگز نمي‌‌‌‌تواند به «وجود»‌‌‌‌ آب پي ببرد

زيرا عقل او اين ورودي را نمي‌‌‌‌تواند تحليل نمايد

زيرا

عقل او با هيچ تغييري در آب مواجه نيست

در اصل بود و نبود آب

در «هستي»‌‌‌‌ آب

اما...

البته كه او تغيير دما را حس مي‌‌‌‌كند

و براي اين تغيير دما

اگر قادر به تحليل باشد

مي‌‌‌‌تواند بفهمد كه چيزي بايد باشد

كه او را احاطه نموده

اين تغيير را حادث نموده باشد

اين‌‌‌‌جاست كه متوجه امر پنهاني مي‌‌‌‌گردد

امري البته آشكار

ولي براي او پنهان

چون قدرت سنجشش را نداشته

با اين شيوه از تحليل

او متوجه مي‌‌‌‌شود چيزي هست كه تغيير دماي پيرامون به آن منتسب است

و نام آن را در نزد خود مثلاً آب مي‌‌‌‌گذارد

اما هرگز نمي‌‌‌‌تواند به حقيقت آب پي ببرد

مادامي‌‌‌‌كه نتواند آن را با «بي‌‌‌‌آب» مقايسه و سنجش نمايد!

اين نقص در دستگاه عقلاني

نه فقط در درك وجود و هستي خداوند

كه در امور بسياري با ما همراه است

درك فرشتگان

جنيان

روابط و نسبت‌‌‌‌هاي آنان با هم

و همچنين بسياري از قوانين خلقت

اين‌‌‌‌كه چطور «نيستي» به «هستي» بدل مي‌‌‌‌گردد

چطور از «هيچ» «چيز» پديد مي‌‌‌‌آيد

كلاً تمام «غيب»

چرا اين امور را خداوند «غيب» ناميده است؟

«وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (انعام:59)

و كليدهاي غيب فقط نزد اوست، و كسي آنها را جز او نمي داند.

و از ما خواسته است بدون آن‌‌‌‌كه آن را ببينيم به آن ايمان بياوريم؟

«ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ ۛ فِيهِ ۛ هُدًي لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» (بقره:2-3)

در [وحي بودن و حقّانيت] اين كتابِ [با عظمت] هيچ شكي نيست؛ سراسرش براي پرهيزكاران هدايت است. آنان كه به غيب ايمان دارند و نماز را بر پا مي دارند و از آنچه به آنان روزي داده ايم، انفاق مي كنند.

و حتي به پيامبر خود نيز مي‌‌‌‌گويد:

«قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّـهُ ۚ وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ ۚ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف:188)

بگو: من قدرتِ [جلبِ] سودي و [دفعِ] زياني را از خود ندارم جز آنچه خدا خواهد، و [غيب هم نمي دانم] اگر غيب مي دانستم، يقيناً براي خود ازهر خيري فراوان و بسيار فراهم مي كردم وهيچ گزند وآسيبي به من نمي رسيد؛ من فقط براي گروهي كه ايمان مي آورند، بيم دهنده و مژده رسانم.

و خداوند در قرآن

صراحتاً مي‌‌‌‌فرمايد كه قرار نيست انسان‌‌‌‌ها از غيب آگاه شوند

يعني از اين اموري كه قدرتي بر سنجش آن ندارند:

«وَمَا كَانَ اللَّـهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَي الْغَيْبِ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ ۖ فَآمِنُوا بِاللَّـهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (آل عمران:179)

و خدا بر آن نيست كه شما را بر غيب آگاه كند. ولي خدا از ميان فرستادگانش هر كس را بخواهد [براي آگاه كردن به غيب] برمي گزيند، پس به خدا و فرستادگانش ايمان آوريد. و اگر ايمان آوريد و تقوا پيشه كنيد، براي شما پاداشي بزرگ خواهد بود.

و حتي رسول خداوند

مي‌‌‌‌گويد كه اگر بگويم از غيب خبر دارم

جزو ستمكاران خواهم بود

اين كلام نوح است كه در قرآن نقل شده:

«وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّـهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّـهُ خَيْرًا ۖ اللَّـهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ ۖ إِنِّي إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ» (هود:31)

و من به شما نمي گويم كه گنجينه هاي [عنايات و الطاف] خدا نزد من است [تا به طور مستقل بتوانم حاجات شما را برآورم و هر تصرفي را كه مايل باشم در آسمان ها و زمين بنمايم]، و ادعا نمي كنم كه غيب هم مي دانم، و نمي گويم كه من فرشته ام و درباره آنان كه چشمانتان فرومايه و خوارشان مي نگرد، نمي گويم كه خدا هرگز خيري به آنان نخواهد داد؛ خدا به آنچه در دل آنان است آگاه تر است؛ اگر چنين گويم از ستمكاران خواهم بود.

پس ساختار ذهن انسان

اصلاً قوانين طبيعي خلقت

ويژگي مخلوق بودن ما

محدود بودن‌‌‌‌مان

ايجاب مي‌‌‌‌كند كه قادر به درك امور فراوان و زيادي نباشيم

به صورت مستقيم

مانند ماهي در آب

كه او نيز هرگز نمي‌‌‌‌تواند به صورت روشن و مستقيم

و بدون واسطه

دركي از آب

حتي «وجود» آن پيدا كند

از ماهي كه بپرسند:‌‌‌‌ «آيا آب هست؟»

پاسخي ندارد كه بدهد

مگر آن‌‌‌‌كه...

اصلاً اگر چنين است خداوند چرا ما را خلق كرده است؟

چرا با اين نقص‌‌‌‌ها

چرا با اين ناتواني‌‌‌‌ها

البته كه اين يك بحث ديگري است

اصل اين كه خداوند چرا ما را خلق كرده است هم از غيب است

اموري كه هرگز نمي‌‌‌‌توانيم خودمان

بدون واسطه

به آن‌‌‌‌ها علم پيدا كنيم

مگر آن‌‌‌‌كه به ما خبر دهند

كه البته خداوند كه نقص ادراكي ما را مي‌‌‌‌داند

نقصي كه چاره‌‌‌‌اي از آن نبوده

گريزي نداشته

ما را هميشه با خبردهندگاني همراهي كرده است

ياري نموده

و ادراكات مورد نياز را نصيب‌‌‌‌مان ساخته است

تنها راه ما براي درك‌‌‌‌هاي فراتر از ظرفيت عقل‌‌‌‌مان

استفاده از راه‌‌‌‌هاي غيرمستقيم است

اگر با لمس كردن نمي‌‌‌‌شود فهميد پروتون چيست

و از چند كوارك تشكيل شده است

اگر با مشاهده نمي‌‌‌‌توان ديد

دستگاهي چند ميليارد دلاري كه مي‌‌‌‌توان ساخت

در زير كشورهاي اروپايي

كه به يك پروتون آن‌‌‌‌قدر شتاب و سرعت بدهد

تا با برخورد و تلاشي

اجزاي خود را بيرون دهد

و ردّي در مخزني از هيدروژن مايع برجاي نهد

حباب‌‌‌‌هاي ريزي

كه بتواند با وجود آهنرباها

و ميدان‌‌‌‌هاي مغناطيسي و الكتريكي

خاصيت اين ذرات را نشان‌‌‌‌مان دهد

جرم و اندازه و ويژگي‌‌‌‌هاي ديگرشان

ما كوارك‌‌‌‌ها را نمي‌‌‌‌بينيم

ولي با آزمون پيدايشان مي‌‌‌‌كنيم

به روش‌‌‌‌هاي غيرمستقيم

اما...

آيا همگان مي‌‌‌‌توانند به CERN بروند و آزمايش كنند؟!

براهين نظري چنين خاصيتي دارند

وقتي از نظم و عليت و صديقين سخن مي‌‌‌‌گوييم

با مباني فلسفي و مقدمات منطقي فراواني مواجه هستيم

طبيعي‌‌‌‌ست كه اگر كسي در آن‌‌‌‌ها ترديد نمايد

بايستي مسير دشواري را طي كند

اگر «راسل» پيدا شود و بگويد: چرا مي‌‌‌‌‌‌‌‌گوييد هر چيزي علت مي‌‌‌‌خواهد؟

اصلاً من مي‌‌‌‌گويم كه نمي‌‌‌‌خواهد!

خب اين آدم را كه نمي‌‌‌‌شود به اين سادگي متقاعد كرد

او را بايد به آزمايشگاهي مشابه CERN برد

و مفصل در جريان تحقيقات علمي قرار داد

تا قدم به قدم مقدمات را ببيند

گزاره‌‌‌‌ها را درك كند

وقتي تصوّرات به درستي در ذهنش نقش بست

البته كه بعد تصديق هم خواهد كرد

و ايمان هم خواهد آورد

اما مگر مي‌‌‌‌شود مردم را به اين روش مؤمن ساخت؟

اين‌‌‌‌جا «اعتماد» كار مي‌‌‌‌كند

براي آنان‌‌‌‌كه فرصت و مجال ندارند كه تخصصي را فرابگيرند

ساده‌‌‌‌ترين راه خود مي‌‌‌‌نمايد

تقليد

وقتي دكتر مي‌‌‌‌گويد قرص سفيد را قبل از غذا بخور

برايش سؤال اصلاً پيش نمي‌‌‌‌آيد كه چرا؟

اگر هم بيايد

نگران و مردّد نمي‌‌‌‌شود

مي‌‌‌‌داند كه دكتر اگر خودش هم مقلّد باشد

مقلّد از كساني‌‌‌‌ست

كه در مراكز تحقيقاتي بزرگ

روي عملكرد اين دارو مطالعه نموده‌‌‌‌اند

و بي‌‌‌‌دليل نيست كه اين طور مي‌‌‌‌گويند

اما به خدا كه مي‌‌‌‌رسيدم

به اصول اعتقادي

بزرگان ما هم مي‌‌‌‌گويند «فهم» لازم است

مي‌‌‌‌گويند بايد خودت بفهمي

وجود خدا را نبايد تقليدي قبول كني

اين تفاوتي‌‌‌‌ست كه عقايد با ساير مفاهيم غيب پيدا مي‌‌‌‌كند

غيب از دارو را

با تقليد از پزشك روشن مي‌‌‌‌نماييم

اما غيب و بي‌‌‌‌اطلاعي از اصول اعتقادات را

اصل وجود خدا

وحدت و يگاني او

عدالت و حكمت و رأفت و مهرباني او

اين‌‌‌‌ها را كه نمي‌‌‌‌شود تقليد كنيم

اين‌‌‌‌ها مقدمه دين‌‌‌‌داري ما هستند

تا به آن‌‌‌‌ها معتقد نشويم

اصلاً مراجعه‌‌‌‌مان به طبيب دين معنا ندارد

مفهوم ندارد

توجيه هم ندارد

اين‌‌‌‌ها را ما بايد خودمان بشخصه درك نماييم

و...

آيا محتمل است

و ممكن

كه تمام انسان‌‌‌‌ها را وادار نماييم

براي چنين درك ضروري و لازمي

آن‌‌‌‌همه مقدمات فلسفي را فرا بگيرند؟!

اثبات برهان عليّت و صديقين

مقدمات فلسفي فراوان دارد

اثبات برهان نظم نيز

علاوه بر آن مقدمات

مقداري رياضي و آمار و احتمالات مي‌‌‌‌خواهد

كه اگر بلد نباشي

متخصص در آن نباشي

مقدمات و مباني آن را اگر نداني و يقين نكرده باشي

نمي‌‌‌‌تواني به ماحصل برهان دست يابي

و به سادگي مي‌‌‌‌تواني ترديد كني

اين روشن

اما...

آيا بپذيريم كه به تمام انسان‌‌‌‌ها تكليف مالايطاق كنيم؟!

مجبور كنيم هر كدام سه واحد نهايةالحكمة بگذرانند؟!

اين كه نمي‌‌‌‌شود

مي‌‌‌‌دانيم كه نمي‌‌‌‌شود

وقتي ما مي‌‌‌‌دانيم

يعني خداي‌‌‌‌مان نمي‌‌‌‌داند؟!

معاذالله

قرآن را كه مرور كنيم

مسير ديگري مي‌‌‌‌يابيم

روايت را كه بررسي كنيم

سيره زندگي علما را كه ببينيم

خاطرات مردم را كه بشنويم

آن‌‌‌‌چه مؤمنين و متديّنين در زندگي خود ديده‌‌‌‌اند

اين‌‌‌‌ها را كه در كنار هم بگذاريم

در كنار خاطراتي كه خود از گذشته داريم

به سنّت‌‌‌‌هايي الهي برمي‌‌‌‌خوريم

سنّت‌‌‌‌هايي كه خداوند درباره‌‌‌‌شان مي‌‌‌‌فرمايد:

«سُنَّةَ اللَّـهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّـهِ تَبْدِيلًا» (احزاب:62)

خدا شيوه و روش خود را درباره كساني كه پيش تر درگذشتند، اين گونه قرار داده است، و براي شيوه و روش خدا هرگز تغيير و دگرگوني نخواهي يافت.

«سُنَّةَ اللَّـهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّـهِ تَبْدِيلًا» (فتح:23)

خدا روشي ثابت و قطعي مقرّر كرده است كه از پيش جاري بوده است، و هرگز براي روش خدا تغيير و تبديلي نخواهي يافت.

اكنون بدون پيش‌‌‌‌فرض

قبل از آن‌‌‌‌كه وارد باقي گفتگو شويم

كاغذ و قلمي برداريد

خاطرات خود را مرور كنيد

از نخستين روزهاي بلوغ و سن تكليف

تا امروز

دنبال وقايعي بگرديد

كه در آن‌‌‌‌ها بحراني پيدا شده

و شما از خدا كمك خواسته‌‌‌‌ايد

و اتفاقاً مشكل هم حل شده است

و شما به مقصود رسيده‌‌‌‌ايد

بله...

مي‌‌‌‌دانم

اين سؤال وجود دارد كه شايد تمام آن‌‌‌‌ها تصادفي بوده باشند

حرفي نيست

شايد واقعاً بوده‌‌‌‌اند

اما در حال حاضر

در اين مرحله

ما مي‌‌‌‌خواهيم آزمايش كنيم

تحقيق و بررسي

و نبايد بر مشاهدات خود

قضاوت و پيش‌‌‌‌داوري را حاكم نماييم

كاملاً به صورت منصفانه و به دور از قضاوت

صرفاً مواردي كه اين چند ويژگي را داشته‌‌‌‌اند:

1. حادثه نگران‌‌‌‌كننده‌‌‌‌اي در زمان خود براي شما بوده‌‌‌‌اند

2. توسّل پيدا كرده‌‌‌‌ايد به غيب؛ خدا يا هر كدام از مرتبطين به خداوند

3. مسأله به خوبي حل شده و سپري گرديده است

نگوييد امروز آن حادثه را فهميدم كه نگران‌‌‌‌كننده نبود

اين طبيعي‌‌‌‌ست

رشد كه در انسان حاصل مي‌‌‌‌شود

هميشه نسبت به گذشته نظر تحقيرآميزي دارد

روزي از تاريكي مي‌‌‌‌ترسيد

امروز نمي‌‌‌‌ترسد

ولي آن روز كه مي‌‌‌‌ترسيد، واقعاً مي‌‌‌‌ترسيد

يكي از سنت‌‌‌‌هاي خداوند اين است:

«قُلْ مَن يُنَجِّيكُم مِّن ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنجَانَا مِنْ هَـٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ قُلِ اللَّـهُ يُنَجِّيكُم مِّنْهَا وَمِن كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشْرِكُونَ» (انعام:63-64)

بگو: چه كسي شما را از تاريكي هاي خشكي و دريا نجات مي دهد؟ در حالي كه او را [براي نجات خود] از روي فروتني و زاري و مخفيانه به كمك مي طلبيد؛ [و مي گوييد] كه اگر ما را از اين [تنگناها و مهلكه ها] نجات دهد، بي ترديد از سپاس گزاران خواهيم بود. بگو: خدا شما را از آن [سختي ها] و از هر اندوهي نجات مي دهد، باز شما به او شرك مي ورزيد [و به ناسپاسي مي گراييد.]

سنّت‌‌‌‌هايي كه تغييرناپذيرند

زيرا خداوند اين‌‌‌‌طور مي‌‌‌‌خواهد

و اين‌‌‌‌طور مي‌‌‌‌خواهد مردم را هدايت نمايد

با اين معجزات روزمره

كه در زندگي‌‌‌‌مان اتفاق مي‌‌‌‌افتد

اما اين تنها سنّت خداوند نيست

خداوند در پس هر معجزه‌‌‌‌اي

هر آيه و نشانه‌‌‌‌اي

عذابي را گرو نگه داشته است

اگر نجات‌‌‌‌يافته فراموش كند

و دوباره انكار نمايد

وقتي از مهلكه جان سالم به در برد

به كلام سابق خود بازگردد و به ترديد پيشين

خداوند عذاب مي‌‌‌‌نمايد

عذابي متناسب با عظمت آن اعجاز

اگر ناقه باشد

شتري كه از كوه بيرون آمده

«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ» (اعراف:77)

پس زلزله اي سخت آنان را فرا گرفت، و در خانه هايشان [به رو درافتاده] جسمي بي جان شدند!

اما معجزات روزمره ما كه اين‌‌‌‌طور نيست

پس آن طور عذابي هم مترصّد نيست

اما عذاب هست

عذابي كه وقتي انسان به روشني نعمت خدا را مي‌‌‌‌بيند

و همان لحظه ايمان مي‌‌‌‌آورد و اذعان و اعتراف مي‌‌‌‌نمايد

بعد كه روي برگرداند و انكار كرد

تحليل نظري نمود و بدون در اختيار داشتن آمار و اطلاعات كافي

به سادگي گفت:

خب شايد تصادفي بوده باشد!

عذابي در پس هر معجزه‌‌‌‌اي نهفته است

وقتي نذر مي‌‌‌‌كنيم اگر مشكلمان حل شد

فلان عمل خير را انجام دهيم

و نمي‌‌‌‌دهيم

غضبي در كمين است

البته نه بسان ناقه صالح

اما هست

ممكن است «غفلت» باشد

ممكن است درگير شدن با انديشه‌‌‌‌هاي ناروا

و انحراف در تفكر

اين‌‌‌‌كه هدايت منقطع گردد

و تشخيص راه هدايت براي‌‌‌‌مان دشوار

ممكن است ديگر خواندن قرآن هم برايمان سودي نبخشد

زيرا كه:

«ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ ۛ فِيهِ ۛ هُدًي لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره:2)

در [وحي بودن و حقّانيت] اين كتابِ [با عظمت] هيچ شكي نيست؛ سراسرش براي پرهيزكاران هدايت است.

و از سوي ديگر:

«وَاللَّـهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (بقره:43)

و خدا گروه ستم گر را هدايت نمي كند.

«وَاللَّـهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (بقره:264)

و خدا مردم كافر را هدايت نمي كند.

و البته به همين‌‌‌‌جا ختم نمي‌‌‌‌شود

بلكه:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ ۖ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّـهُ بِهَـٰذَا مَثَلًا ۘ يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا ۚ وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (بقره:26)

اما اهل ايمان آگاهند كه آن مثل از سوي پروردگارشان درست و حق است و اما كافران مي گويند: خدا از اين مثل چه اراده كرده است؟! خدا بسياري را به آن مثل [به خاطر عدم دقت و مطالعه] گمراه مي كند، و بسياري را به آن مثل [به سبب درك صحيح] هدايت مي نمايد؛ و جز فاسقان را به آن گمراه نمي كند.

«اللَّـهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَيٰ ذِكْرِ اللَّـهِ ۚ ذَٰلِكَ هُدَي اللَّـهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ ۚ وَمَن يُضْلِلِ اللَّـهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (زمر:23)

خدا نيكوترين سخن را نازل كرد، كتابي كه [آياتش در نظم، زيبايي، فصاحت، بلاغت و عمق محتوا] شبيه يكديگر است، مشتمل بر داستان هاي پندآموز [و امر، نهي، وعده، وعيد، حلال و حرام] است؛ از شنيدن آياتش پوست كساني كه از پروردگارشان مي هراسند به هم جمع مي شود، آن گاه پوستشان و دلشان به ياد خدا نرم مي گردد و آرامش مي يابد. اين هدايت خداست كه هر كه را بخواهد به آن راهنمايي مي كند؛ و هر كه را خدا [به كيفر كفر و عنادش] گمراه كند، او را هيچ هدايت كننده اي نخواهد بود.

چه گمراهي بدتر از اين

كه انسان هر چقدر با فكر خود تقلّا نمايد

نتواند «بودن خدا»‌‌‌‌ را درك نمايد

وجودي كه اظهر از هر وجودي‌‌‌‌ست

و بودنش اصلاً نيازي به دليل نيست

چرا؟

خيلي ساده

حتي اگر انيشتين بگويد كه هر بيگ‌‌‌‌بنگي از همگرايي ماده قبلي پديد آمده

پس لازم نبوده تا علّتي خارج از خود براي حدوث داشته باشد

و حتي اگر هاوكينگ مدعي شود

هزاران جهان موازي، هم‌‌‌‌زمان فرض تحقق دارند

پس نظم موجود در يكي از اين جهان‌‌‌‌ها

دليل بر عدم وجود بي‌‌‌‌نظمي در جهان‌‌‌‌هاي ديگر نيست

تا برهاني بر وجود خالق نظم باشد

و حتي اگر داوكينز فرياد برآورد

اين نظم نيست كه شرايط زندگي را براي ما فراهم كرده

تا در بهترين و مناسب‌‌‌‌ترين شرايط پديد آييم

بلكه

همين‌‌‌‌كه شرايط مناسب بوده ما پديد آمده‌‌‌‌ايم

و اين مناسبت يك موهبت نيست

كه منّتي بر سر ما باشد

بلكه اين مناسبت

خودش اصل دليل حيات ماست

يا راسل پيدا شود

و بگويد تمام همراه شدن‌‌‌‌هاي علّت و معلول

حسب عادت ما را به رابطه عليّت كشانده

و گرنه

دليلي وجود ندارد كه اين‌‌‌‌بار بوقلمون به جاي دانه خوردن

خودش خورده شود!

اگر همه اين‌‌‌‌ها اين حرف‌‌‌‌ها را بزنند

پاسخ اين سؤال را نمي‌‌‌‌توانند بدهند

سؤالي كه شما پرسيديد:

«چطور از هيچ، چيز پديد آمد؟»

تمام اشكالاتي كه فلاسفه و فيزيك‌‌‌‌دانان و زيست‌‌‌‌شناسان مي‌‌‌‌كنند

حتي هگل

كه تلاش مي‌‌‌‌كند با نظريه ديالكتيك

نياز جهان ماده به خارج از خود را

با تحليل حركت به واسطه تضاد تز و آنتي‌‌‌‌تز

رفع نمايد

و اين حركت را دروني توجيه نمايد

كه مثلاً از منظر فلسفه توانسته باشد عدم نياز جهان به خدا را ثابت نموده باشد

او هم

نمي‌‌‌‌تواند پاسخ دهد

كه اصل ماده از كجا آمده است؟

اصل انرژي از كجا آمده است؟

اين‌‌‌‌ها خود را بازي مي‌‌‌‌دهند

و با سرگرم شدن به تحليل «تغيير» و «تبديل»

با ارائه توجيهات عجيب درباره تبديل شدن ماده به انرژي يا انرژي به ماده

سر خود را در برف مي‌‌‌‌كنند

تا مبادا ناگزير شوند از «خلقت نخستين» پاسخ دهند

از اين‌‌‌‌كه چطور

هيچ، چيز شده است!

اين مطلبي كه شما اشاره فرموديد

دقيقاً مهم‌‌‌‌ترين دليل بر وجود چيزي‌‌‌‌ست

چيزي كه از سنخ ماده نيست

از سنخ انرژي هم نيست

يكي از مشكلات ما در درك خداوند

اين است كه سرنا را سروته گرفته‌‌‌‌ايم

يك خدايي در ذهن خود داريم

آن‌‌‌‌كه از ديگران آموخته‌‌‌‌ايم

وقتي مي‌‌‌‌خواهيم اثبات وجودش كنيم

نمي‌‌‌‌دانيم با اوصاف و كيفياتي كه در نظرمان هست چه كنيم؟!

فراموش كرده‌‌‌‌ايم كه «تسبيح» و «تنزيه» چه معنايي دارد

و چرا اين‌‌‌‌قدر توصيه شده است...

ما در اثبات وجود خداوند

نبايد از ته وارد شويم

از انتهاي استدلال

ما در ابتداي بحث هيچ وصف و صفتي را نبايد متّصف نماييم

خالي‌‌‌‌الذهن

فقط اين سؤال را طرح مي‌‌‌‌كنيم:

چطور هيچ بدل به چيز شد؟

و مي‌‌‌‌فهميم

وقتي چيزي هست

از قبيل ماده و انرژي

پس چيزي قبل از آن بوده

غير از ماده و انرژي

چيزي كه خودش «بوده»

هميشه بوده

يعني چه؟

نمي‌‌‌‌فهميم

عقلي كه يك روز نبوده و امروز هست

نمي‌‌‌‌تواند درك كند چيزي را كه هميشه بوده و همچنان هست!

چه توقع عجيبي داريم؟!

مي‌‌‌‌خواهيم عقلي كه ازلي نيست

چيزي را كه ازلي هست درك كند

و تحليل نمايد

و ازلي بودن را بفهمد و توصيف كند و ترسيم نمايد!

اين نمي‌‌‌‌شود

ما يك پاسخ داريم

چيزي بوده كه هميشه بوده

و او ماده و انرژي را ساخته

و جهان ما شكل گرفته

اين نخستين ادراك ماست

از خدا

نام او را مي‌‌‌‌گذاريم خدا

به همين سادگي

هر چه كه مي‌‌‌‌خواهد باشد

با هر ويژگي

با هر وصفي

ما در اين مرحله چيزي بيش از «وجود» او را درك نمي‌‌‌‌كنيم

اصل بودنش را

آيا اين را مي‌‌‌‌توانيد انكار كنيد؟

آيا اين را انيشتين و راسل و هاوكينگ و داوكينز و...

تمام خداناباوران ديگر

مي‌‌‌‌توانند انكار كنند؟

داوكينز كه اصلاً كتاب مفصلي در باب خداناباوري خود نوشته

و اصرار دارد

مي‌‌‌‌گويد من چرا بايد نبودن خدا را ثابت كنم؟

شما كه ادعا مي‌‌‌‌كنيد خدا هست او را ثابت كنيد!

و بعد باز هم بحث را از «ماده اوليه» بر مي‌‌‌‌گرداند

و منصرف مي‌‌‌‌شود به تغييرات ماده

اين‌‌‌‌كه مثلا ميمون انسان شده

آيا اين نياز به خالق دارد؟!

خيلي ساده با تحليل ژن‌‌‌‌ها

و تكيه بر نظريه فرگشت

همان تكامل داروين

ادعا مي‌‌‌‌نمايد كه خير

مي‌‌‌‌شود انسان از ميمون بدون نياز به هيچ خالقي

تبديل شده باشد

اما او هرگز

اجازه نمي‌‌‌‌دهد بحث به اين نقطه بكشد

كه ذره‌‌‌‌ذره بدن اين انسان

يا آن ميمون

از سلول پديد آمده

هر سلول هزاران مولكول

هر مولكول چندين اتم

هر اتم چندين الكترون و پروتون و نوترون

آن‌‌‌‌ها از ذرات بنيادي‌‌‌‌تري

لپتون و كوارك و چيزهاي ديگر

حالا...

شما اصل وجود اين‌‌‌‌ها را تحليل كن؟!

داوكينز نمي‌‌‌‌تواند

به همين دليل سرش را مثل ديگران زير برف مي‌‌‌‌كند

چرا؟

تا ما را بفريبد

تا نظريه ناقص و متناقض خود را به خورد ما بدهد

تا نفهميم كه چه بلايي سر اعتقادات ما مي‌‌‌‌آورد

تا نفهميم كه فرگشت

يا همان تكامل داروين

بر فرض صحّت هم

يكي از بزرگ‌‌‌‌ترين دلايل بر وجود خداست!

ما وجود خدا را اثبات مي‌‌‌‌كنيم

نيازي هم نيست تا داوكينز به خود زحمت بدهد

و وقتي نتوانست

بگويد: چرا من عدم او را ثابت كنم؟!

علماي قرن‌‌‌‌ها اثبات كرده‌‌‌‌اند

از راه دليل آوردن بر حدوث عالم

عالم حادث است

هر حادثي دليل براي حدوث مي‌‌‌‌خواهد

چيزي كه «نبود» و «شد»

براي «شدن» نياز به «بودي» دارد

يك چيزي بوده

كه اين نبود را بود كرده

آن بود حتماً «ماده» نيست

حتماً و ضرورتاً از سنخ اين جهان نيست

حتماً درون و داخل در «عالم» نيست

او فراتر از عالم و جهان است

كه توانسته كليت و اصل اين عالم را حادث كند

او هر چه كه هست

يا هر چيزهايي كه هستند

بله

ما در اين مرحله نمي‌‌‌‌توانيد توحيد را ثابت كنيم

در مرحله‌‌‌‌اي هستيم...

در نخستين مرحله

كه فقط اصل وجود ثابت مي‌‌‌‌گردد

اصل بودن چيزي كه از سنخ اين عالم نيست

و درون آن نيست

ماده نيست

انرژي هم قطعاً نيست

زيرا هر دوي اين‌‌‌‌ها نبودند

و بود شدند

چيز يا چيزهايي قطعاً بودند كه دليل اين پيدايش‌‌‌‌اند

اما يادمان نرود

براهين نظري به ما باور نمي‌‌‌‌دهند

ايمان نمي‌‌‌‌افزايند

چيزي كه ايمان مي‌‌‌‌دهد

اعتقاد مي‌‌‌‌دهد

عمل است

ما از رفتار و عمل‌‌‌‌مان

با عقل عملي

به باور و اعتقاد و اطمينان دست مي‌‌‌‌يابيم

زيرا قلب ما بايد ايمان بياورد

نه عقل ما

عقل تنها تحليل مي‌‌‌‌كند

اقرار مي‌‌‌‌نمايد و تسليم مي‌‌‌‌شود

اما آن‌‌‌‌چيزي كه حالات ما را تغيير مي‌‌‌‌دهد

عقل ما نيست

عمل بر حسب علم

نه عمل صرف

هر عملي به ميزان بينش نسبت به آن عمل است كه بهره مي‌‌‌‌رساند

ابتدا بايد بفهميم

و سپس عمل نماييم

و عملي كه با اين فهم صورت پذيرد

حالات و روحيات ما را تغيير مي‌‌‌‌دهد

و ايمان را در قلب ما مستقر مي‌‌‌‌سازد

و معجزات

اتفاقات ساده‌‌‌‌اي كه در زندگي ما مي‌‌‌‌افتند

مي‌‌‌‌توانند اين فهم را براي ما حاصل نمايند

خداوند خود را با اين امور نشان مي‌‌‌‌دهد

و حجّت بر ما تمام مي‌‌‌‌نمايد

اما اگر مقهور عذاب الهي شده باشيم

بايد به آن فهرست مراجعه كنيم

فهرستي كه عرض كردم بايد تهيه نماييم

از تمام حوادثي كه:

1. خود را در بحران حس كرديم

2. براي رفع آن به خدا پناه برديم

3. و مسأله به خوبي حل شد

وقتي اين فهرست را ملاحظه كنيم

و ديديم كه چه شده است

و چه كرده‌‌‌‌ايم

پس از‌‌‌‌ آن چه رفتاري از ما سرزده

و چگونه به غفلت كشيده

دوباره منكر شديم

يادمان كه بيايد

مي‌‌‌‌فهميم كه ممكن است عذاب متناسب با عدول از آن اعجاز

گريبان ما را گرفته باشد

اين‌‌‌‌كه امروز

وقتي فرياد مي‌‌‌‌زنيم

مشكلمان حل نمي‌‌‌‌شود

و راه‌‌‌‌مان باز نمي‌‌‌‌گردد

به اين مطلب هم بايد توجه داشته باشيم

اكنون چه كنيم؟!

راه بسته شده؟

خير

توبه هميشه راه بازگشت است:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَي اللَّـهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُولَـٰئِكَ يَتُوبُ اللَّـهُ عَلَيْهِمْ ۗ وَكَانَ اللَّـهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نساء:17)

بي ترديد توبه نزد خدا فقط براي كساني است كه از روي ناداني مرتكب كار زشت مي شوند، سپس به زودي توبه مي كنند؛ اينانند كه خدا توبه آنان را مي پذيرد، و خدا همواره دانا و حكيم است.

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّـهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّـهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (توبه:104)

آيا ندانسته اند كه فقط خداست كه از بندگانش توبه را مي پذيرد و صدقات را دريافت مي كند؟ و يقيناً خداست كه بسيار توبه پذير و مهربان است.

«هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» (شوري:25)

و اوست كه توبه را از بندگانش مي پذيرد و از گناهان درمي گذرد و آنچه را انجام مي دهيد، مي داند.

توبه بايد با عهدي همراه باشد

كاغذي برداريم

و عهد كنيم

براي اين‌‌‌‌كه دوباره خداوند با معجزاتش

ما را همراهي كند

عهد كنيم وقتي نشانه‌‌‌‌هايش را ديديم

انكار نكنيم

روي برنگردانيم

و سرمان را زير برف فرونبريم

بنويسم و امضا كنيم

كه اين بار اگر نشانه‌‌‌‌اي ديدم

ايمان كه در لحظه پيدا شد

آن را حفظ كنيم

و نگهش داريم

خوب است كه اين بار فهرست‌‌‌‌مان را روزبه‌‌‌‌روز تهيه كنيم

نگذاريم براي روز آخر

هر بار كه خدا را صدا كرديم

و دلمان متوجه شد

و بحراني از سرمان گذشت

يادداشت كنيم

كه فراموش‌‌‌‌مان نشود

كه چقدر ما را ياري رسانده است

البته

تازه

آن ياري‌‌‌‌هايي كه ما متوجه شده‌‌‌‌ايم

و خودمان طلب كرده‌‌‌‌ايم

چه بي‌‌‌‌شمار ياري‌‌‌‌هايي

كه اصلاً‌‌‌‌ ملتفت نبوده‌‌‌‌ايم

خودرويي كه بايد تصادف مي‌‌‌‌كرد

ايراد فني داشت

بدون اطلاع ما خداوند حفظ كرد

ايراد را به تأخير انداخت

تا جان و جسم ما حفظ شود

تا زودتر از وقت موعودمان از دنيا نرويم!

اگر امروز در بحران هستيم

در عهدنامه خود بنويسيم

مكتوب كنيم

كه اگر اين بحران از سر گذشت

خلاف آن‌‌‌‌چه كه توقع مي‌‌‌‌رود

معمول اين است كه در اين بحران خُرد گرديم

اما اگر نشديم

اگر اتفاقاتي روي داد

كه ما را نجات داد

آن را به حساب حادثه و تصادف نگذاريم

نگوييم شانسي بود

عهد كنيم ابتدا

و بعد از خدا بخواهيم

بخواهيم و متوسّل شويم

اقرار كنيم كه به او محتاجيم

و اگر اين‌‌‌‌بار ما را نجات دهد

تا آخر عمر باور و ايمان حاصله را حفظ خواهيم كرد

مطمئن باشيم كه خواهد شد

دعاي‌‌‌‌مان به اجابت خواهد رسيد

و توبه‌‌‌‌مان را خواهد پذيرفت

اگر اقرار كنيم كه «نمي‌‌‌‌دانيم» و «نمي‌‌‌‌توانيم»

و قول بدهيم «اين‌‌‌‌بار لطف او را از ياد نبريم»

اين را هم بدانيم

بعد از اين تعهد

اگر باز هم به كفر و انكار خويش بازگشتيم

شامل عذاب‌‌‌‌هاي بدتري خواهيم شد:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِي لَهُمْ ۚ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» (اعراف:182-183)

و كساني كه آيات ما را تكذيب كردند، به تدريج ازجايي كه نمي دانند [به ورطه سقوط و هلاكت مي كشانيم تا عاقبت به عذاب دنيا و آخرت دچار شوند.] و به آنان مهلت مي دهيم؛ [زيرا از سيطره قدرت ما بيرون رفتني نيستند] يقيناً تدبير ونقشه من استوار است.

اما نخستين كار

نشستن و فكر كردن به الطاف پيشين خدا

آيات و معجزاتش در زندگي خود ما

تك به تك

از نوجواني خويش

به خاطر آوريم و يادداشت كنيم

تا بتوانيم براي غفلت از تمام آن‌‌‌‌ها پوزش بطلبيم

استغفار كنيم

و توبه نماييم

به ما گفته‌‌‌‌اند كه راه اين است

شما هم اگر طالبيد، بسم‌‌‌‌الله.

«وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر:60)

و پروردگارتان گفت: مرا بخوانيد تا شما را اجابت كنم.

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================

=======================